

آمیولانس

به اتفاق



✚ **پوریا عالمی**

● «فلا می‌آید ایشان را به اتفاق خواهران استخدام کنید» این بخشی از نامه معاون آقای احمدی‌نژاد در حوزه سرمایه انسانی است. به‌نظر ما باید این جمله را با آبا طلا یا آب هویج یا آب چغندر نوشت، چون همان‌طور که ما از دادگری کوروش خوششان می‌آید، حتماً آیندگان از داد درآوردنگی احمدی‌نژاد بدشان نخواهد آمد.

حافظ چه گفت؟

به همین مناسبت حافظ شیرازی خطاب به محمود احمدی‌نژاد گفت: حسنت به اتفاق ملاحث جهان گرفت، که ملاحث یعنی لیخند تسوی دوربین، البته متأسفانه به همین ملاحث، جهان که می‌توان گرفت هیچ، هشت‌سال هم می‌شود رییس‌جمهور یک کشور شد.

به اتفاق چه گفت؟

لطفاً خودتان را معرفی کنید.

من به اتفاق هستم.

شما به اتفاق چی هستید؟

من به اتفاق خواهرم هستم.

آیا شما به اتفاق میمون و مبارکی هستید؟

خیر، من به اتفاقی هستم که اتفاقی به دنیا آمدم.

شغل شما چیست؟

من شغلم به اتفاق خواهرم است و خواهرم هر شغلی داشته باشد به اتفاق من است.

آیا برای مملکت فایده‌ای داشته‌اید و ثمرثمر بوده‌اید؟ من به اتفاق خواهرم و خواهرم به اتفاق من مثمر‌نمیرم. مهم‌ترین کاری که کردی چه بوده؟ (با ذکر خاطره و شکل تعریف کنید)

بله، مثل آن جوکه که چندنفرد قرار می‌گذارند بروند مسافرت، هرکسی یک چیزی می‌آورد، نفر آخر هم می‌گوید شما که همه‌چیز آورده‌اید من هم داداشم را بیآورم، یکبار آقای احمدی‌نژاد می‌خواست برود سازمان ملل سخنرانی کند. چون همه هیات دولت مخالف آمریکا بودند تصمیم گرفتند بروند از داخل آمریکا با آمریکا مخالفت کنند برای همین هیات دولت و ارواوره و شمسوی روشن‌ضمیر عازم آمریکا شدند که سفت مبارزه کنند که من هم خواهرم را بردم و به اتفاق خواهرم به آمریکا اعتراض کردیم.

راهنمای سفر مجانی به کهکشان

عقل بهتر است یا هیکل؟

ساسان گلفر

● تماشاگران سینما در سراسر دنیا این هفته به سالن‌ها هجوم بردند تا به سبک‌وسیفای کلاس‌های انشای همه قرون و اعصار به یک پرسش عتیقه پاسخ دهند که «عقل بهتر است یا هیکل؟» و ظاهراً در این کارزار، عقل پیروز شد. اما انگار این نظرسنجی – اگر بتوانیم اسم پلیم‌فروشی را نظرسنجی بگذاریم- چندان باواقعیت‌های موجود جهان امروز همخوانی ندارد. اینکه سینماورهای امروز در اقدامی تاریخی فیلم «لوسی» لوک بسون را به «هرکول» برت راتنر ترجیح دادند و اولی را در رتبه اول جدول اکران آخر هفته نشاندند و دومی را در جایگاه دوم، اقدامی معتادار است و می‌تواند خوشبینی‌مان را قلقلک دهد. با نگاهی به طرح داستانی دو فیلم شاید بتوانیم دلمان را خوش کنیم (البته به این شرط که چشممان را به روی اخباری که این‌روزها همه‌مان را آزار می‌دهد، ببندیم) و بگوییم از قرار معلوم بشریت دارد قدمی لرزان روبه‌جلو برمی‌دارد. قهرمان داستان «لوسی»، دختری ریزنقش که اسکارلت جوهانسن ایفاگر نقش اوست، راهی پیدا می‌کند تا بتواند بر خلاف اکثریت مردم که فقط از ۱۰ درصد ظرفیت مغزشان استفاده می‌کنند (گو اینکه این پیش‌فرض کلیشه‌ای را دانشمندان عصب‌شناس رد می‌کنند) صددرصد مغزش را به‌کار بگیرد و یکنته به اتکای توانایی ذهنی، دشمنان قدرتمند و متعددش را شکست دهد. شخصیت اسطوره‌ای «هرکول» هم همین کار را به شیوه خودش انجام می‌دهد و دمار از روزگار مستبدان ایام کهن درمی‌آورد. فرقی این‌ست که در اینقرمان دنیای قدیم که حالا بازیگر قلمچاقی و کشتی‌گیر سابقی به نام دواین جلسن –حلق به «دی راک»- نقش او را برعهده دارد، طبیعتاً به زور بازو و هیکل ورزشکاری خود متکی است و از همان شیرین‌کاری‌هایی انجام می‌دهد که نمونه‌اش را در نقاشی‌ها و گراورهای قدیمی با روی قوطی روغن‌نمایی دیده‌ایم. اگر بتوانیم فرض کنیم که «لوسی» به نوعی نماینده عقل‌مداری دنیای معاصر است و «هرکول» معرف زورمدراری دنیای کهن، رای مردم سینماور به نفع اولی (و نیز می‌توانیم نشانه‌ای امیدبخش تلقی کنیم، ولی ظاهر دنیای معاصر لاقال نشان از چنین تغییر رویه‌ای ندارد و زورمدراری کهن حرف اول را می‌زند، نه فقط پیش‌بینی‌سجاجل شیراز درست از آب درنیامده و هنوز آنهایی که «رگهای گردن به حجت قوی» دارند، نفس صاحبان «لالای قوی و معنوی» را بریده‌اند، بلکه همان لحن امیدوارکننده حکیم طوس که می‌گفت «از نیرو بود مرد را راستی» هم با معادلات ژئوپلیتیک این‌روزهای دنیا جور درنمی‌آید. خلاصه در این بلدشویی که عقل سالم هم مثل بدن سالم حکم کیمیا را پیدا کرده و متأسفانه دارو، قرص یا پودری هم پیدا نمی‌شود که بتوان با آن ظاهر روزمندی‌ها به عقل داد، پیروزی «لوسی» عقل کل بر «هرکول» گردن کلفت حداکثر می‌تواند مایه‌ای برای دلخوشی باشد و بهانه‌ای برای چشم‌دوختن به بشریتی در آیندای دور.

روزنامه شتر

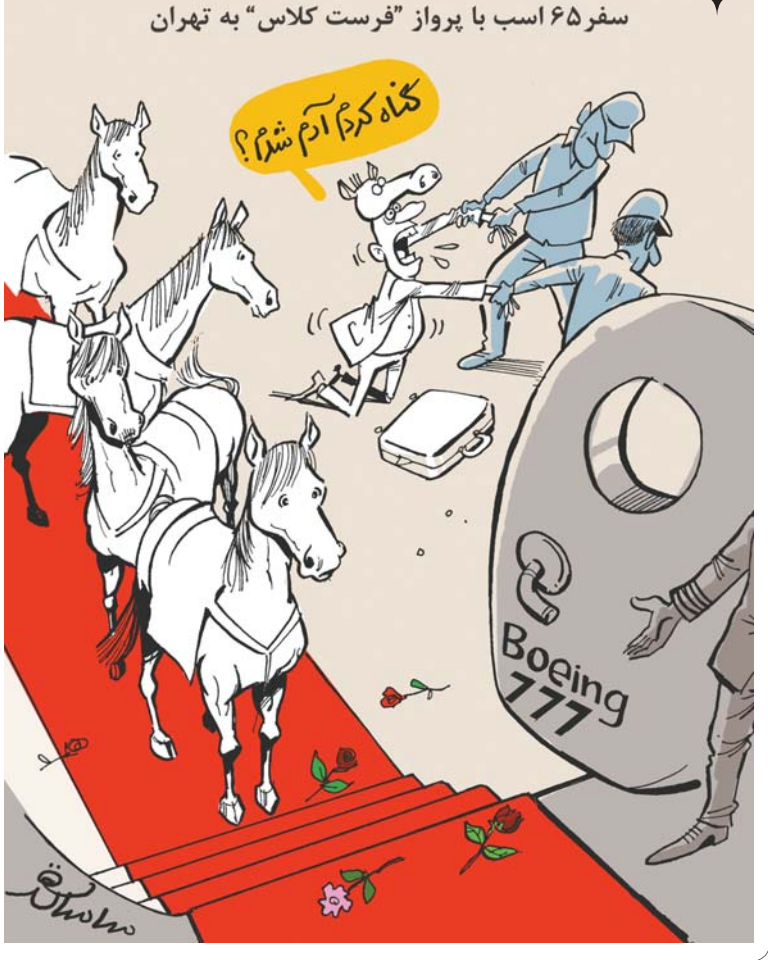
www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۹۳
۷ شوال ۱۴۳۵
۴ آگوست ۲۰۱۴
سال یازدهم
شماره ۲۰۷۸
۱۶صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰
اذان مغرب ۲۰:۲۶
اذان صبح‌فردا ۴:۳۹
طلوع آفتاب ۶:۱۵

روزنفرها

کارتون خواب

ساسان خادم



مردها

غایب بزرگ

آن بود که در اغلب میهمانی‌ها به عنوان غایب بزرگ از او نام برده می‌شد. تا اینکه سلطان گرفت و وضعیتش دل همه را به رحم آورد و دوباره به جایگاه قبلی‌اش برگشت اما با نوعی ترجم. دیگر در میهمانی‌ها کمتر می‌گفت و می‌خندید و عادتش شد که به دندان‌های آدم‌ها نگاه کند و کم‌کم این بازی برایش جذاب شد. آنقدر جذاب که فقط به دندان نمی‌سپرد، چون عزاییل به او قول داده حال‌آلهاها سرافش نیابد. دکتر رضا نیکبخت اصلاً علاقه‌ای به پزشکی نداشت و تحت‌تاثیر پدرش که دکتر داروسا بود و در تخت‌طلووس سابق داروخانه داشت و مادرش که دکتر زنان بود، وارد رشته پزشکی شد. البته دلش می‌خواست در رشته مهم‌تری دکترا بگیرد اما نشد و ناگزیر دندانپزشک شد. روزهای اول که دندان آدم‌ها را باز می‌کرد و دندان‌های پوسیده‌شان را معاینه می‌کرد، حالش بهم می‌خورد. به‌خصوص سیگار‌ها و آنهایی که ناراحتی معده داشتند، کافه‌اش می‌کردند و اگر قسم پزشکی نخورده بود، هرگز این دسته را معاینه و دندان‌هایشان را درست نمی‌کرد. اما بعدها فهمید همین دندان‌های پوسیده و متعفن حکم طلا را دارند و روزبه‌روز به تعداد بیمار‌هایش اضافه کرد. دکتر رضا نیکبخت در میهمانی‌ها که کله‌اش داغ می‌شد معرکه می‌گرفت و به لودگی می‌افتاد. درباره مرض‌هایش آنقدر افرای می‌کرد تا از حد می‌گذراند. یکبار که حساسی داغ کرده بود، گفت: «دندانپزشکی قرابت زیادی با تخلیه چاه دارد. هر دو پولشان را از فاضلاب بیرون می‌کشند».

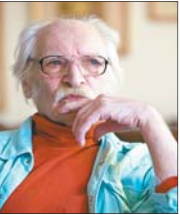
بالای سرش که ظاهر شدم، خوشحال بود. مردها یا وحشت‌زدانه یا غمگین. خوشحال‌ها کم‌تند دکتر رضا نیکبخت که از سرطان مرد، خوشحال بود. سرطان تمام وجودش را از درون جویده بود. سنی نداشت. تازه می‌خواست معنای زندگی را بفهمد که عزراییل امایش ننداد. بعد از شیمی‌درمانی که هذایی شد، می‌گفت به این زودی‌ها نمی‌سپرد، چون عزراییل به او قول داده حال‌آلهاها سرافش نیابد. دکتر رضا نیکبخت اصلاً علاقه‌ای به پزشکی نداشت و تحت‌تاثیر پدرش که دکتر داروسا بود و در تخت‌طلووس سابق داروخانه داشت و مادرش که دکتر زنان بود، وارد رشته پزشکی شد. البته دلش می‌خواست در رشته مهم‌تری دکترا بگیرد اما نشد و ناگزیر دندانپزشک شد. روزهای اول که دندان آدم‌ها را باز می‌کرد و دندان‌های پوسیده‌شان را معاینه می‌کرد، حالش بهم می‌خورد. به‌خصوص سیگار‌ها و آنهایی که ناراحتی معده داشتند، کافه‌اش می‌کردند و اگر قسم پزشکی نخورده بود، هرگز این دسته را معاینه و دندان‌هایشان را درست نمی‌کرد. اما بعدها فهمید همین دندان‌های پوسیده و متعفن حکم طلا را دارند و روزبه‌روز به تعداد بیمار‌هایش اضافه کرد. دکتر رضا نیکبخت در میهمانی‌ها که کله‌اش داغ می‌شد معرکه می‌گرفت و به لودگی می‌افتاد. درباره مرض‌هایش آنقدر افرای می‌کرد تا از حد می‌گذراند. یکبار که حساسی داغ کرده بود، گفت: «دندانپزشکی قرابت زیادی با تخلیه چاه دارد. هر دو پولشان را از فاضلاب بیرون می‌کشند».

واقعا خواسش نبود که نبمی از دندان‌های مدعویان را خودش معاینه و درست‌کرده. همه با اینکه سرشان داغ بود شو که شدند و سکوت، میهمانی را دربرگرفت. دکتر رضا نیکبخت خیلی دیر فهمید چه دسته‌گلی به آب داده و بعد از

علی نصیریان



در آستانه ۷۴سالگی نویسنده مطرح سرزمینمان محمود دولت‌آبادی، باید بگویم که شخصاً آثار این نویسنده را بسیار دوست دارم. نویسنده بزرگی که آثار و زبان نوشتاری‌اش بر ادبیات ایران تاثیر بسیار داشته و خواهد داشت. من به‌خصوص از خوانندن رمان «جای خالی سلوچ»، لذت بسیار بردام. دولت‌آبادی را البته پیش از این با گروه تئاتر هنر ملی می‌شناختم؛ گروهی که عباس جوانمرد، سرپرست آن بود و دولت‌آبادی در تئاتر‌هایش بازی می‌کرد. بعدها در فیلم «گاو» همبازی شدیم و آشنایی بیشتری با او پیدا کردم. از همان روز‌گار همواره به ایشان ارادت داشته‌ام و از آثار و نوشته‌های این نویسنده توانا لذت بردام. همیشه علاقه‌مند بودم که برخی از آثار او نمایشی شود و از آنها فیلمی ساخته شود یا تئاتری روی صحنه بیاید. زیرا



فکر می‌کنم بسیاری از نوشته‌های دولت‌آبادی این امکان را دارند. اما متأسفانه تا امروز این اتفاق نیفتاده و جای بس تأسف است که برای تئاتر و فیلم به آثاری از این دست، جدی فکر نشده و به این امکان سرشار در ادبیات کم‌تر توجه شده. در آثار دولت‌آبادی شخصیت‌پردازی دقیق و بسیار خوبی وجود دارد که می‌تواند به‌خوبی در تصویر و نمایش متجلی شود. تمام آثار این نویسنده صاحب‌سبک با جامعه ما، زندگی ایرانی و زبان فارسی سروکار دارد و شخصیت‌های عمیق و موضوعات و مضامین مطرح در جامعه را روایت می‌کند. و همه اینها برای ساخت آثار نمایشی درخور توجه و مورد نیاز هستند. امکان‌هایی که هنوز نادیده گرفته شده و تبدیل به آثار نمایشی نشده‌اند. امیدوارم روزی اتفاق بیفتد.

میراث‌فردا

محمد نوری؛ صدایی برای نسل‌ها



✚ **محمد سربیر**

و جذبه حضور موسیقی ملی و موسیقی نواحی اقوام ایران‌زمین را برای نسل‌های نو فراهم کرد، تا پیوندهای ملی همچنان استوار بماند. آوازهای او که روایتی از آرزوها و ناآرامی‌های مردمان ما را در دل داشت، صادقانه خوانده می‌شد و لاجرم بر دل‌ها می‌نشست و درک و برداشت هنری دوستدارانش را نیز ارتقا می‌بخشید. در این پنجاهه آوازهای محمد نوری تجلی متر و معیاری برای آن دسته از هنردوستان شد که موسیقی را نه از دیدگاه فنی بلکه به‌خاطر تاثیر زرف، ماندگار و انسان‌ساز آن می‌شناسند. او همواره در لحظه‌لحظه آوازهایش بر همین باور وفادار و استوار باقی ماند... او چراغی درخشان فراراه هرون راستین هنر افروخته است، اما رهروی باید جهان‌سوزی، نه خاری بی‌غمی...

گزارش فردا

ضیاء موحد، لیلی گلستان و فرهاد توحیدی و واکنش به جنایات اسراییل

زخمی برای تمام دنیا

که مسایل داخلی را هم دایما تعقیب می‌کنند و کوشش دارند در حل مضضلات جامعه هم دخیل باشند. با توجه به اینکه امروز، جهان واقعا تبدیل به یک دهکده کوچک شده که از هر کجای جهان با یک کلیک می‌توان فاصله‌ها را پیمود، ابدانمی‌توان نسبت به چنین واقعه‌ای بی‌تفاوت بود. طبیعی است که هنرمندان در هر کجای جهان، صدایشان را به جامعه جهانی برسانند و با به‌رام‌نادختن کمپین‌ها و جریانات مدنی که با توجه به شخصیت و جایگاه آنها می‌تواند ابعاد بزرگ‌تری داشته باشند، توجه جهانیان را جلب کنند. واقعا نباید هم تنها به آتش‌بس بسنده کرد، این ماجرا باید به شکل ریشای حل شود. فراموش نکنیم که به قول فیلم «بلبل‌ساخنة ایناریتو، اگر در گوشه‌ای از جهان پروانه‌ای پال بزند و نسیمی بوزد در گوشه‌ای دیگر حتما آن نسیم تبدیل به توفان خواهد شد. بنابراین بعید نیست اگر نسبت به جنگ فعلی بی‌تفاوت باشیم، به‌زودی گریبان همه‌مان را بگیرد. همه ما باید بخواهیم در جهان خورمیانه زندگی آرام‌تری جریان داشته باشد. این وظیفه انسانی تک‌تک ماست، به حکم مصرع درخشان استاد سخن سعدی، این‌بار هم هنرمندان و روشنفکران ثابت کرده‌اند نسبت به جنایاتی که در گوشه‌ای از جهان، اتفاق می‌افتد، بی‌تفاوت نیستند و صحه گذاشته‌اند بر این سطر: «بنی‌ادم اعضای یک پیکرند».

زاویه دید

فطر امسال در خرمشهر

و آموزش مهارت‌های لازم برای راندنازی کسب‌وکار‌های مستقل است که علاوه بر رفع تنگناها و دشواری‌های اقتصادی توانسته‌است در ارتقای عزت نفس و خودباوری و کاستنن از آسیب‌های روانی و اجتماعی واردشده در آنان بسیار موثر باشد. جشن عید رمضان، عیدفطر و دیدن برق شور و امید در چشمان زنان رنج‌کشیده‌ای که در بازارچه خوداشتغالی، درست روبه‌روی رود اروند و در همسایگی شرکت بین‌المللی برلین‌اروند شرکت کرده‌اند، شادی را به جان زانی می‌اندازد که همه توان خویش را برای اجرای موفق این طرح به کار گرفتند و خل میلان مردم آنان را از راه بازنداشت. دوربین‌های صداسیما هم سعی کرد بخشی از این موفقیت‌ها را ثبت کرده به دیده ههشهریان (در خرمشهر و آبادان) بیاورد اما کاش این رویداد فرخنده اجتماعی با پوشش وسیع‌تری توسط رسانه ملی در منظر هم‌میهنان قرار می‌گرفت تا آنان که به‌دنبال کلاشتن بذراهی امید در خاک وطن هستند فرصت و مجالی جدید را برای انجام خدمات‌انسان‌دوستانه خویش بیابند.

✚ **عضو موسس انجمن زنان مدیر کار آفرین**

فردا گذرانی

نیز پرداخته شده. از گزارش‌های خواندنی دیگر این شماره، روایتی از ۱۸ تیر است؛ روایتی که به‌جای مرور تاریخ به تحلیل آن پرداخته و از نقش برخی رسانه‌ها در آن حکایت کرده است. ارزیابی کارنامه یک‌ساله دولت در وزارت علوم، بررسی روند بازپس‌گیری سرمایه‌های کشور از دست ویژه‌خواران، بررسی بحران آب و ماجرای احیای دریاچه ارومیه از دیگر بخش‌های این دوماهنامه به‌شمار می‌روند که در ۱۹۲ صفحه با قیمت ۱۰هزار تومان چندروزری است که به‌دکا‌ها آمده است.

تازه‌ترین شماره دوماهنامه چشم‌انداز ایران در شماره تیر و مرداد خود پروندهای متفاوت برای مشروطه گشوده است. مردامه‌ا، ماه مشروطه در ایران است، قیامی که این‌بار از دریچه سیاسی به آن نگریسته شده و چشم‌انداز ایران در گفت‌وگو با تنی چند از کارشناسان و چهره‌های تاثیرگذار سیاسی کشور به بررسی آن پرداخته تا‌سرنخی



از مطالبات قانونی مردم از آن روزگار تا روزگار فعلی را پیدا کند. محمد بسته‌نگار، محسن صفایی‌فراهانی و لطف‌الله میثمی در این شماره مجله در پاسخ به سوالاتی از نواندیشی دینی، موانع مشارکت مردم و بنیادگرایی بازار و... سخن گفته‌اند و حبیب‌الله پیمان در یادداشتی به بررسی تلازم میان آزادی و برابری پرداخته است.

از اصلی‌ترین گزارش‌های این شماره چشم‌انداز ایران، روایت مراسم سومین سالگرد زنده‌ها هدی صابر است که در حاشیه آن به بررسی آرا و اندیشه‌های او